در صفحه ۱۲ بخوانید...
■ بدون نقد نمی‌توان زندگی کرد | قاسم حسن پور
■ از شهر م نار احتم | علی رضایی
■ نگاهی مسئولانه‌تر داشته باشیم | سعید طباطبایی
■ اجتماعی با برخی باورهای غلط | پرستو صالحی

بحث‌هایی پیرامون موانع توسعه‌یافتگی فرهنگی-اجتماعی در ایران

بحران زیرساخت‌ها

عکس: ایسنا

درگفت‌وگو با محمد هاشمی مطرح شد:

تضادهای رو به گسترش جامعه ایرانی

مـا شـاهد فروپاشـی خانواده‌هـای معتقـد و ارزشـی در کشـور هسـتیم و علـت اصلـی آن تعـارض و تضـاد نهادهای اجتماعـی و فرهنگی بـرای تعریف درسـت الگوهای دینی و اسـلامی اسـت. سـریال‌ها و برنامه‌هـای سـاخته شـده داخلـی و غیرخـودی بـه سـوی فروپاشـی خانواده‌هـا سمت‌وسـو دارند و مدیـران تاکنون نتوانسـته‌اند جلـوی ایـن هجمـه را بگیرنـد...

یادداشت

آزادی و عدالت؛ اصلی‌ترین زیرساخت اجتماعی

عبدالله ناصری
فعال سیاسی و پژوهشگر

توجه به زیر ساخت‌هایی که یک جامعه را شکل می‌دهد، می‌تواند تأثیر بسزایی در روند رشد و توسـعه‌یافتگی آن جامعه ایجاد کند. این زیرسـاخت‌ها انواع و اقسـام گوناگونی دارند و امـا ما همواره از زیر سـا خت ها ی اقتصـادی را به‌عنوان زیرساخت‌های اصلی برشـمرده و مـورد توجه قـرار داده‌ایم. از این منظر در پرداختن به سایر مولفه‌هایی که می‌توانـد یک کشـور را در راه رسـیدن بـه توسعه یافتگی همراهی کننـد، دور مانده‌ایم. اما ازجمله اصلی‌ترین زیرساخت‌هایی که یک کشـور برای توسعه و بهبود روند زندگی‌اش بـه آن نیـاز دارد، زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی است. بر این زیرساخت‌ها حتی در نگاه دینی نیز بسیار تأکید شـده اسـت و آنها ازجمله اصلی‌ترین اصولی هستند که مورد نظر در فرهنگ دینی نیزهستند.

آزادی و عدالت در تمامی جوامع توسعه یافته و مدرن و در حقیقت تمامی کشورهایی که توسعه‌متوازن در آنها وجود دارد، به‌اصلی جدایی‌ناپذیر از شاکله جامعه بدل شده که زیست اخلاقی و اجتماعی بدون آن ناممکن است

با ایـن ترتیـب، از منظـر نـگاه دینی و جهان‌بینـی دینـی نیز بر این امـر تأکید بسیار شده و از سویی بر پیوستگی فرهنگ و اقتصـاد نیز بسـیار تأکید شـده اسـت. به این ترتیـب و با توجه بـه گفتمان اسـلام، پیوستگی عمیقی بین حوزه اقتصاد و فرهنگ وجود دارد و هر زمان که بخواهیـم به حوزه فرهنگی توجه کنیم، نمی‌توانیم اقتصـاد را نادیده بگیریم. در نگاه دینی این پارادایم را خـدا در قرآن نیز دنبال می‌کند و حوزه فرهنـگ و جامعه را ازجمله اصول اساسی می‌داند که باید با توجه دقیق و عمیق به آن پرداخت.

این درحالی اسـت که خدا در بسـیاری از آیاتـش نیز به چنین مـوردی اشـاره دارد. در روایات‌نامه معصومین نیز همین رویکرد پررنگ دیده می‌شـود و بر این مـورد به‌ویژه زمانی که بر اهمیت حیات دینی تأکید می‌کند، اشـاره دارد. در تمامی کشـورهای توسـعه‌یافته نیز تأکید بـر زیرسـاخت‌های فرهنگـی و اجتماعـی، در کنـار زیرسـاخت‌های اقتصادی ازجمله‌اصلی‌ترین بخش‌هایی اسـت که عامل توسـعه‌یافتگی و پیشرفت را بـرای ایـن جوامـع بـه همـراه آورده اسـت. امـا زیرسـاخت‌های اقتصادی ازجملـه مواردی اسـت که همگی با آن آشـنایی دارند و بـه مـوازات آن، بحـث زیرسـاخت‌های فرهنگـی و اجتماعی، ازجمله مواردی اسـت که همواره مغفول مانده‌است.

زیرساخت‌های اقتصادی ازجمله مواردی است که همگی با آن آشنایی دارند و به موازات آن، بحث زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی ازجمله مواردی است که همواره مغفول مانده است. با این حال چنانچه بخواهیم شاخص و مولفه‌ای برای این نوع از زیرساخت تعریف کنیم، باید به آزادی و عدالت اشاره کرد

بـا ایـن حـال چنانچه بخواهیـم شـاخص و مولفه‌ای بـرای این نوع از زیرسـاخت تعریف کنیـم، بایـد به آزادی و عدالت اشاره کرد.

این دو ازجمله اصلی‌ترین زیرسـاخت‌های فرهنگ و جامعه هسـتند که باوجود و گسـترش آنها، جامعه امـکان و قدرت بازیابی خود را پیدا می‌کند. اقتصاد و سیاسـت به سمت رشـد و تعالی پیش می‌رود و از همـه آنهـا مهم‌تر مردم جامعه در امنیـت و آرامش، به‌زیسـتی اخلاقی و اجتماعی روی می‌آورنـد. بـر همین اسـاس هم، آزادی و عدالت در تمامی جوامع توسعه‌یافته و مدرن و در حقیقت تمامی کشـورهایی کـه توسـعه متوازن در آنها وجـود دارد، بـه اصلـی جدایی‌ناپذیر از شـاکله جامعه بدل شـده کـه زیسـت اخلاقـی و اجتماعی بـدون آن ناممکن‌است.

ما زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی را تخریب کرده‌ایم

نجفقلی حبیبی
استاد دانشگاه

اصطلاح «زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی» قدمت زیادی ندارد و اخیرا برای محتوای خاصی، وضع و ایجاد شده اسـت. فهم من از این اصطلاح، در تعریف ذیل گنجانده می‌شود: زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی «بنیان‌ها و پایه‌هایی هستند که فرهنگ در آنها و توسط آنها شکل می‌گیرد.

اولین پایه‌ای که فرهنگ یک نفر در آن شـکل می‌گیرد، «خانواده» اسـت. کودک پس از تولد، در خانواده رشد پیدا می‌کند و تا چندین سال، تقریبا تمام زمان خود را در خانواده سـپری می‌کند. لذا لزوم تعلیمـات صحیح و انتقال هرچـه بهتر این مفاهیم، اهمیـت خاصی پیدا می‌کنـد. مفاهیم اجتماعـی، تربیتـی و فرهنگی کـه همگی ذیل اخلاقیـات مطرح می‌شـوند، شـاکله ذهنی و به تبع آن، شاکله رفتاری کودک را اقوام می‌بخشند. مفاهیم اولیه اخلاقی- تربیتی باید به صحیح‌ترین شـیوه در این مدت توسـط پدر و مادر به کودک آموزش داده شـوند. مفاهیمی مثل مذموم بودن دروغ‌گویی، محمود بـودن حقیقت و بیـان آن؛ زندگی جمعی، احترام به حقـوق دیگران، احترام به برزگترها، قدردان و سپاسگزار بودن و مواردی از این دست که کودک را برای حضور در محیط بعدی که بنیان دوم در ایجاد زیرساخت‌های فرهنگی که شمار می‌رود، آماده می‌کنند.

بنیان دوم که کودک بعد از خانـه، در آن جا قرار می‌گیرد و شـاکله و زیرسـاخت‌های فرهنگی- اجتماعی فرد را شـکل می‌دهد، «مدرسـه» اسـت. مفاهیمی مثل «زندگی جمعی»، بیش از آن چیزی که در خانه آموزش دیده اسـت، «مقررات اجتماعی» و لزوم و ضرورت احترام به این مقررات»، کار گروهی و مشارکت» و موارد دیگری که آموزش آنها بر عهده معلم اسـت. مدرسه به‌عنوان پایه و بنیان دوم برای ایجاد زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی محسوب می‌شـود و معلم نیز به مثابه آموزنده این مفاهیم، باید در نشان دادن، عمل کردن و انتقال آموزه‌های صحیح به دانش‌آموزان، به بهترین شـکل ممکن بکوشـد. این مدت تا زمان ورود به دانشگاه، یعنی حدود ۱۸ سالگی، ادامه می‌یابد.

به‌طور مثال، یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که پدر و مادر و معلمان در تربیت و پرورش کودک، باید بر نفی آن تأکید داشته باشند، مقوله خشونت است. چیزی که در جوامع سنتی و درحال توسعه، مثل کشور ما بسیار به چشـم می‌خورد و روزانه، شاهد افزایش و همه‌گیر شـدن این بیماری خطرناک- یعنی خشـونت و پرخاشـگری- چه بـه صورت فیزیکی و چه خشونت کلامی، چه در خانواده و چه در اجتماع، هستیم. یکی از مهم‌ترین توصیه‌هایی که به مثابه راه‌حل رفع این خشونت ذکر می‌شود، این است که کودک را از چیزی که برایش منفعت دارد و مضر نیسـت، منـع نکنیم. ایـن ممانعت موجب بروز و عادت کردن کودک به پرخاشگری و بدخلاقی خواهد شد و اگر آن چیز برای کودک، مضر و مخاطره‌آفرین اسـت، نباید اساسـا جلوی چشم کودک قرار بگیرد تا کودک آن را طلب کند. همان‌طور که پدر و مادر باید به آینده فرزندشـان اهمیـت دهند، معلم نیـز باید در این مشـارکت اجتماعی و فرهنگی، فعال باشد، نه صرفا با حرف و نصیحت، بلکه با عمل خود، آموزش و تربیت فرد را رقم بزنند.

آموزش برای نفی بی‌اخلاقی، خودکامگی و خودرأیی

بعد از ایـن مرحله، فـرد وارد جامعه می‌شـود که بیشـتر زیرسـاخت‌های فکری او، شکل و قوام گرفته و حالا معانی بیشتر و عمیق‌تری از فرهنگ، آیین، قانـون، ملت، هویت و... پیدا کرده اسـت. در دانشگاه، این روند با تغییرات دیگری ادامه می‌یابد. مشـارکت‌های اجتماعی و فعالیت‌های سیاسی، برای فرد، در دانشگاه معنای عمیق‌تـری پیـدا می‌کنند و همچنـان زیرسـاخت‌های فرهنگـی- اجتماعی فـرد را شکل‌می‌دهند.

یکی دیگر از نهادهای دخیل در ایجـاد زیرسـاخت‌های فرهنگی- اجتماعی، نهادهای «مذهبی» هـر جامعه اسـت. مسـاجد، روحانیون و نهادهـای مذهبـی، همگی در کنـار یکدیگـر، مجموعا، زیرسـاخت‌های فرهنگـی و اجتماعی فرد را تشـکیل می‌دهند؛ که خلل یا نقصی در هرکدام از این نهادها و وظایفشان رابلد نباشند هرکدام از این نهادها و افراد وظایفشان را بلد نباشند و آنها را به درسـتی انجام ندهند، یا اگر بلد باشند، بنا به دلایلی، خلاف آن را انجام دهند، موجب اینتر باقی‌ماندن و ضربه به این زیرساخت‌ها خواهد شد.

به‌طور مثال، در خانه وقتی فردی تماس گرفته و با پدر خانواده کاری دارد، اما پـدر یا مادر، به فردی که گوشی تلفن را بردا شته، می‌گویند که «بگو خانه نیسـت»؛ این رفتار موجب می‌شـود که کودک، برخلاف آنچه آموزه‌های اخلاقی، نامیده می‌شود، دروغ‌گویی را مدموم نپندارد، یاد بگیرد که گاهی برای پیش بردن منافعش، دروغ بگوید. لذا پدر و مادر و معلمان باید پیش از بچه‌دار شدن و تربیت فرزند، خود، آموزش‌های لازم تربیتی و پرورشی را در این زمینه ببینند و واجد آنها شـوند تـا بتوانند چنین مفاهیمی را به فرزندانشان آموزش و انتقال دهند. روحانیون، روشنفکران، فعالان سیاسی و اجتماعی و سایر افراد و نهادهای شکل‌دهنده زیرساخت‌های فرهنگی- اجتماعی، همگی باید با آموزش و دانش، سطحی پرخورد نکنند.

از پدر و مادر در خانه و خانواده تا معلمان در مدرسه، باید به همه اینها آموزش صحیحی داده شود. نه تنها آموزش، که باید شأن این افراد را نیز در جامعه حفظ کنیم و حرمت آنها را به جا بیاوریم. به این معنی که باید معلمانمان را تأمین کنیم تا به خاطر پول و هزینه‌های زندگی، کاری نکنند که کسر شأن یک معلم باشد. به طور مثال، زمانی که حقوق کمی به یک معلم می‌دهیم، او برای تدریس خصوصی به منزل شاگردانش می‌رود. همین کار موجب می‌شود که شاگرد او این احساس را داشته باشد که نان و خرجی معلمش را می‌دهد و به نوعی، اوست که معلمش را تحت حمایت خود قرار داده است. در چنین شـرایطی، روابط منفاوت از قبل خواهد بود و آن حرمت و جایگاهی که شایسـته نام معلمی اسـت، دیگر برای آن معلـم در مقابل شاگردش وجود نخواهد داشت.

از پدر و مادر در خانه و خانواده تا معلمان در مدرسه، باید به همه اینها آموزش صحیحی داده شود، که باید شأن این افراد را نیز در جامعه حفظ کنیم و حرمت آنها را به جا بیاوریم. به این معنی که باید معلمانمان را تأمین کنیم تا به خاطر پول و هزینه‌های زندگی، کاری نکنند که کسر شأن یک معلم باشد

متاسـفانه ما در همـه این موارد، از پدر و مـادر و آموزش آنهـا بـه فرزنـدان در خانه و دولتمـردان در جامعه، نقص داریـم. زن و شـوهر پیـش از ازدواج یا پیـش از فرزندآوری، تـا چـه انـدازه آموزش‌های لازم را جهت تربیـت فرزندان می‌بینند؟ هیچ! اگـر نگوییم هیچ، قطعا این آموزش، بسیار محدود، جزیی و اندک خواهد بـود. ایـن موضـوع در مورد معلمان‌مان نیز صحـت دارد. آیا آموزش‌هایی که برای تربیت و پـرورش دانش‌آمـوزان به معلم‌ها می‌دهیم، کامل است؟ آیا به اندازه کافی، مشکلات و معضلات زندگـی معلمان را برطـرف و مرتفع ساخته‌ایم که انتظار داشته باشیم، این افراد با فراغ بال، بـه آموزش و تربیت دانش‌آمـوزان بپردازند؟ دولت، نهادهای دینی، مساجد، علما و... همه اینها باید در مورد وظایف محول شده‌شان و انجام صحیح آنها، بسیار حساس باشند. کج‌فهمی، قشری‌نگری، سـطحی بودن و مواردی از این دسـت، می‌تواند ضربه‌های جبـران ناپذیری به زیرسـاخت‌های فرهنگی- اجتماعی جامعه وارد سازد.

شأن معلمان را وقعی ننهاده‌ایم!

این روزها، ما مشـکلات بسـیار زیادی در این خصوص داریم. از طرفی، ادعا بسـیار است، اما در عمل، مشکل‌های فراوانی وجود دارد و وقتی دولت‌ها وعده می‌دهند و عمل نمی‌کنند؛ یا به تعهداتشان برای آزاد کـردن فضای نقـد، اندیشـه و تفکر و همچنین آزادی‌های سیاسـی و اجتماعی پایبند نمی‌مانند، نمی‌توان از مـردم انتظار رفتار دیگری داشت. نمی‌توان به مردم توصیه کرد که در تعاملات اجتماعی‌شان با یکدیگر، صادقانه و منعهدانه عمل کنند. همه اینها، ضربه‌های مهلکی است که به بدنه زیرسـاخت‌های فرهنگی- اجتماعی جامعه وارد ساخته‌ومی‌سازیم.

از پدر و مـادر در خانه و خانـواده تا معلمان در مدرسـه، باید به همه اینها آموزش صحیحی داده شود. نه تنها آموزش، که باید شأن این افراد را نیز در جامعه حفظ کنیم و حرمت آنها را به جا بیاوریم. به این معنی که باید معلمانمان را تأمین کنیم تا به خاطر پول و هزینه‌های زندگی، کاری نکنند که کسر شأن یک معلم باشد. به طور مثال، زمانی که حقوق کمی به یک معلم می‌دهیم، او برای تدریس خصوصی به منزل شاگردانش می‌رود. همین کار موجب می‌شود که شاگرد او این احساس را داشته باشد که نان و خرجی معلمش را می‌دهد و به نوعی، اوست که معلمش را تحت حمایت خود قرار داده است. در چنین شـرایطی، روابط منفاوت از قبل خواهد بود و آن حرمت و جایگاهی که شایسـته نام معلمی اسـت، دیگر برای آن معلـم در مقابل شاگردش وجود نخواهد داشت.

ما در این سـال‌ها، از چندین جهت، به شـدت شـخصیت معلم‌هایمان را کوبیده‌ایم و شأن آنها را وقعی ننهاده‌ایم؛ معاش‌اش را تأمین نکرده‌ایم و این کار، شاگردان را آقای آنها کرده‌ایم. دوم این که، وقتی به خاطر شرایطشان به دولت‌ها اعتراض کردند، آنها را گرفتیم و اخراج و به زور، بازنشسـته‌شـان کردیم. این موارد، دروغ یا خیال‌پردازی نیسـت؛ ما این کارها را انجام داده‌ایم و آن‌قدر واضح اسـت که کسی هم نمی‌تواند آنها را منکر شود. وقتی از معلمان سخن می‌گوییم، اساتید دانشـگاه را هم جزو آنها به‌شمار می‌آوریم. ارزش و شأن اساتید دانشگاه را هم حرمت ننهاده‌ایـم. وقتی حتی به آنها اجـازه نمی‌دهیم که خود، رئیس دانشـگاه را انتخاب کنند، با این کار به آنهایی گوییم که شما صلاحیت و شایسـتگی این کار را ندارید و صلاح و زیان خود را درک نمی‌کنید! این ما هستیم که باید برای شما تصمیم بگیریم. ما باید رئیس دانشگاه را برای شما تعیین کنیم. همه این رفتارها، به‌خصوص در سـال‌های اخیر، از چندین جهت، موجب از بین رفتن جایگاه و منزلت آنها در جامعه شده‌است و از بین رفتن منزلت و شأن کسانی که ایجاد و توسـعه بخش مهمی از زیرساخت‌های فرهنگی- اجتماعی یک کشور در دستان آنهاست، یعنی بزرگ‌ترین ضربه به فرهنگ، اجتماع و اخلاق.